

خوانشی انتقادی از کرامت انسان در متافیزیک اخلاق کانت

از نظرگاه درون پارادایمی غرب و معرفت‌شناسی اسلامی

حمیده احمدیان*

احمد مراد خانی**

علی اصغر تجری***

چکیده

نظر به گستردگی نظرات کانت در زمینه کرامت در کتاب‌های گوناگون، تفاسیر انجام شده از دیدگاه کانت غالباً جزءنگرانه، بخشی و فاقد جامعیت به نظر می‌رسد. از این رو تحقیق حاضر با استخدام روش فراتحلیل تلاش کرده است تا ضمن مطالعه همه آثار کانت در زمینه کرامت انسان، خوانشی انتقادی از این مسئله را از نظرگاه درون - پارادایمی غرب و معرفت‌شناسی اسلامی ارائه دهد. نتایج نشان داد که دیدگاه کانت در مورد کرامت انسان از منظر درون - پارادایمی غرب، و انسان‌شناسی حداقل در دوازده بُعد قابل نقد است. از منظر معرفتی اسلام نیز دیدگاه کانت در سازوکار تحقق کرامت ارزشی و متناهی بودن درجه تعالی بشر، برداشت از کرامت و حیات کریمانه و همچنین تفاوت در ماهیت عقل مورد استناد در تحقق کرامت با برخی کاستی‌ها مواجه است.

کلیدواژه‌ها: اسلام، کانت، کرامت، متافیزیک اخلاقی، تعالی بشر، حقوق انسان.

* دانشجوی دکتری، علوم قرآن و حدیث، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. (ahmadianh50@gmail.com).

** استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

(نویسنده مسئول: ah_moradkhani@qom-iau.ac.ir).

*** استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. (atajari@hotmail.com).

مقدمه

موضوع کرامت انسانی یکی از بنیادی‌ترین مباحث در فلسفه غرب است که ارتباط مستقیمی با بسیاری از مفاهیم مهم دنیای امروزی از جمله حقوق بشر و آزادی انسان دارد. نگاهی به فلسفه غرب در باب اخلاقیات و انسان نشان می‌دهد که هیچ دیدگاهی در مورد کرامت انسانی، چه از لحاظ محتوایی و چه از لحاظ متدولوژیک به اندازه دیدگاه فلسفی - اخلاقی کانت بر نظریات معاصر از کرامت انسانی تأثیر نداشته است (کریستین^۱، ۲۰۱۷: ۲۳۱). برخی‌ها معتقدند که در دیدگاه کانت، کرامت انسانی یک ارزش قطعی، غیر مشروط (مطلق) و غیرقابل مقایسه است که همه انسان‌ها از آن برخوردار هستند و الزاماً منحصر به نوع بشر است. کانت به صورت عمده نظریات و دیدگاه‌های خود را در دو جلد کتاب "مبانی متافیزیک اخلاق"^۲ و پس از آن "متافیزیک اخلاق"^۳ مطرح کرده است. در کتاب اول، کانت (۱۹۹۶: ۱۵۹) انسانیت را به دفعات معادل ذات عقلانی^۴ در نظر گرفته است و این خود متضمن داشتن برخی ظرفیت‌های خاص برای انسان است که از آن جمله می‌توان به ظرفیت تنظیم و مشخص کردن هدف و دنبال کردن آن به صورت مستقل و خود - بسنده^۵ اشاره کرد. در تفسیر شونکر و وود^۶ (۲۰۰۳: ۷۵) از این گزاره کانتی، یک موجود، فقط و فقط در صورت داشتن ذات عقلانی دارای کرامت است و در صورت عدم برخورداری از این ظرفیت، فاقد کرامت است، حتی اگر انسان باشد. در مقابل نیز، هر موجودی، حتی غیرانسان که مسلح به ظرفیت ذات عقلانی است، دارای کرامت شمرده می‌شود؛ بنابراین در دیدگاه کانت، ذات عقلانی یک آستانه و یک معیار برای شمول/عدم شمول کرامت عنوان شده است به نحوی که هر موجودی دارای ظرفیتی یا ظرفیت‌هایی باشد که تشکیل‌دهنده ذات عقلانی است، حتی اگر این ظرفیت‌ها به خوبی توسعه نیافته باشند در شمول این ذات است و دارای کرامت است. البته برخی دیگر از فلاسفه معاصر مانند دیان^۷ (۲۰۰۶: ۱۱۷) معتقدند که این تفسیر کانت

-
1. Kerstein
 2. The groundwork of metaphysics of Morals
 3. The metaphysics of Moral
 4. Rational Nature
 5. Autonomous
 6. Schonecker & Wood
 7. Dean

معطوف به همه موجودات دارای ذات عقلانی نیست و شرط لازم دیگر برای داشتن کرامت، داشتن حسن نیت^۱ (حسن اراده) است که در نظریه پردازی کانت مستتر است.

بنابراین، در نظرگاه کانت (۱۹۹۶: ۴۲۸) اینکه انسان دارای کرامت است بدان معنا است که انسان دارای یک ارزش خاص است که دارای سه مشخصه است؛ اولین مشخصه این است که این ارزش، متعلق به یک موجود است که از پیش وجود داشته است؛ بنابراین، کرامت پیشینی است و باید آن را محترم شمرد و از آن محافظت کرد؛ زیرا فاقد ظرفیت خلق مجدد است. دومین مشخصه مطلق بودن و غیر مشروط بودن کرامت انسان است، بدان معنا که بافت زیست موجودی که دارای کرامت است، بر آن تأثیر نمی گذارد و کرامت مستقل از بافت وجود خواهد داشت. کانت (۱۹۹۶: ۳۳۴) در کتاب زمینه های متافیزیک اخلاق، تصریح می دارد که کرامت به صورت غیر مشروط دارای ارزش است و متغیرهای متأثر بر زیست موجود صاحب کرامت، قادر به تقلیل ارزش آن نیستند. سومین مشخصه کرامت انسانی در این دیدگاه، قیاس ناپذیری کرامت است. بر اساس کانت (همان، ۴۳۴) هیچ معادل با جایگزین مشروعی برای کرامت انسانی وجود ندارد، بدان معنا که مؤلفه های این کرامت را با هیچ ارزش مادی در دنیا نمی توان مقایسه کرد. کریستن (۲۰۱۷: ۲۳۵) در تفسیر این مشخصه سوم از نظریه کرامت اخلاقی کانت آورده است که ارزش ذاتی تمام الماس های دنیا با یکی از مؤلفه های کرامت انسان مانند: خوشحالی، سعادت یا جان انسان قابل مقایسه نیست.

تفاسیر فلسفی و نظری از این دیدگاه کانتی در مورد اخلاق دربردارنده موارد چالش برانگیزی است که هنوز پاسخ دقیقی برای آن ها پیدا نشده است و به نظر می رسد فاقد جامعیت و مانعیت کامل در بین همه بشریت باشند. برای مثال، وود (۲۰۰۸: ۵۹) در تفسیر یکی از گزاره های نظریه کانت تصریح دارد که این نظریه قادر به ارائه توضیح معتبری برای همه ابناء بشر نیست؛ زیرا برخی انسان ها (مانند کودکان) که فاقد ذات عقلانی هستند، فاقد کرامت شمرده می شوند. از طرفی این نظریه متضمن این است که ذات عقلانی برای حفظ کرامت خود نباید هیچ عملی را خلاف بهزیستی آن ذات انجام دهد، حال آنکه ایثار جان در جنگ و یا برای نجات هم نوع، برای نمونه، یکی از مصادیق کنش برخلاف حفظ کرامت انسان است؛ زیرا مخالف بهزیستی بدن شخص و بی توجهی کامل به اهمیت و ارزش جان خود است حال آنکه از نظر اخلاقی هم قابل پذیرش است و هم قابل تحسین است (کریستن، ۲۰۱۷: ۲۲۶). در همین راستا، هیل (۲۰۰۳: ۱۸)

معتقد است که این تفاسیر در کنار چالش‌های نظری دیگر می‌تواند نظریه اخلاقی کانت در مورد کرامت انسان را به برخی تجویزات اخلاقی تقلیل دهد. از آنجایی که تاکنون تحقیقی انتقادی نسبت به تعمیم‌پذیری این دیدگاه کانت صورت نگرفته است، تحقیق حاضر تلاشی است تا با بررسی تحلیلی - انتقادی کرامت از دیدگاه کانت در پارادایم غربی، میزان روایی، پایایی و تعمیم‌پذیری آن به سایر بافت‌های بشری را مورد بررسی قرار دهد. به همین منظور، بافت معرفت‌شناسی اسلام به صورت موردی انتخاب شده است و تلاش شده است با تحلیلی تطبیقی، تفاوت‌های بنیادین این دو نوع نگاه نسبت به موضوع کرامت انسانی را مورد واکاوی قرار دهد؛ بنابراین، سؤال اصلی تحقیق حاضر شامل دو بخش است: اول اینکه، چالش‌های نظری دیدگاه کانت در باب کرامت در پارادایم فلسفه غربی کدام‌اند. دوم اینکه، این دیدگاه تا چه میزان با دیدگاه اسلام درباره کرامت انسان تمایز دارد. برای پاسخ به این دو سؤال، از فراتحلیل کیفی استفاده شده است به نحوی که مطالعات مرتبط با گزاره‌های کانتی در بابت کرامت بشر بر اساس قرابت مضمون از پایگاه‌های استنادی معتبر لیگن^۱ (برای بررسی کتاب‌ها) و گوگل اسکالر^۲ (برای بررسی مقالات) احصا شده و مورد مرور نظام‌یافته قرار گرفت. در باب اسناد اسلامی در باب کرامت انسان، نیز مطالعات مرتبط از پایگاه‌های داده مگیران و نورمگز برای مقالات و مطالعه میدانی کتابخانه‌ای برای بررسی کتاب‌های مرتبط، مورد استفاده قرار گرفت.

۱. مبانی نظری تحقیق

برای فهم دقیق‌تر موضع نظری کانت نسبت به کرامت انسان، پارادایم‌های اصلی اندیشگانی در بساخت مفهوم کرامت انسان به صورت خلاصه مورد بازبینی قرار گرفته است و در نهایت دیدگاه کانت نسبت به این مواضع مورد بحث قرار گرفته است. این پارادایم‌های اندیشگانی شامل دو پارادایم معاصر و سنتی است که در زیر به طور خلاصه و متناسب با استعداد مقاله حاضر به بحث گذارده شده است.

۱.۱. پارادایم معاصر غرب در باب کرامت انسان

در پارادایم معاصر، از کرامت به عنوان ارزشی درون‌زاد در بشر یاد شده است که الزام به احترام او را در پی دارد (دودن، ۱۹۹۷: ۸۲۱). به بیان دیگر در این پارادایم کرامت مفهومی است که دارای دلالت‌های اخلاقی

قدرتمندی است که انسان را وادار به احترام انسان می‌کند. در توجیه اینکه چرا یک انسان باید انسانی دیگر را تکریم کند، حُسن^۱ (ارزش ذاتی انسان) مقدم بر حق (اصل الزام‌آوری) است و به همین منوال، حق افرادی که تحت تکریم (عدم تکریم) قرار گرفته‌اند بر وظیفه عامل تکریم مقدم است (وود، ۱۹۹۸: ۱۱۳). همین برداشت از کرامت به‌عنوان یک پدیده متمایز، خاستگاه بسیاری از مواد حقوق بشری است که در اسناد معتبری مانند اسناد سازمان ملل به چشم می‌خورد. به‌عبارت دیگر، کرامت انسان یک ارزش بی‌واسطه باطنی و عینی و فراتر از ارزش زیبایی‌شناختی و ذهنی است که به انسان‌ها الصاق می‌کنیم؛ زیرا ارزش زیبایی‌شناختی فاقد الزام اخلاقی مستقیم است درحالی‌که ارزش باطنی و ذاتی متضمن الزام اخلاقی برای احترام گذاشتن به انسان است (سیفرت^۲، ۱۹۹۷: ۹۵). در تفسیر جایگاه هستی‌شناختی کرامت آمده است که این خصیصه بشری به‌عنوان یک ارزش دارای مشخصات متمایز متافیزیکی است که متأثر از شرایط و روابط زیست انسان نیست. این یعنی، هر نوع بشری دارای یک بها ذاتی با برون‌داد عینی است که به طور مقایسه‌ناپذیری فراتر از سایر ارزش‌های داشته و داشته‌های ارزشی انسان است (سیفرت، ۱۹۹۷: ۹۸). در قوانین سازمان ملل، اگرچه تعریف دقیقی از کرامت انسانی ارائه نشده است؛ اما مؤلفه‌های نگاه معاصر غربی به کرامت انسانی مانند ذاتی بودن آن و ارزشمندبودن آن، خاستگاه اغلب قوانین این نهاد برای حقوق بشر است.

۲.۱. پارادایم سنتی غرب در باب کرامت انسان

پارادایم سنتی در دوره‌های مختلف فلسفی، پارادایم غالب در مورد کرامت انسان بوده است. این پارادایم در سه دوره تاریخی کلاسیک، قرون وسطی و رنسانس به ترتیب متأثر از آراء فلاسفه‌ای چون سیسرون^۳، لئوی کبیر و پیکودلا میراندولا بوده است. سنسن^۴ (۲۰۱۱: ۱۶۶) معتقد است که مفهوم کرامت انسانی در این دوره در پاسخ به این سؤال که جایگاه انسان در عالم هستی کجا است، شکل گرفته است. براین اساس، نوع بشر به‌واسطه داشتن عقل (قوه استدلال) و آزادی متمایز از تمام ناتور (طبیعت) فرض شده است و کرامت انسانی نیز مفهومی الصاق شده به انسان در تأیید این جایگاه متعالی و متمایز است. این اولین برساخت از مفهوم

1. Good
2. Seifert
3. Cicero
4. Sensen

کرامت در پارادایم سنتی است که از آن به‌عنوان "کرامت بدوی"^۱ یاد می‌شود و فاقد رابطه اخلاقی است. در گام پسین کرامت که از آن به‌عنوان "کرامت محقق"^۲ یاد می‌شود، ترابط اخلاقی به آن افزوده می‌شود. چنین مفهومی از کرامت فاقد ارزش ذاتی و دارای ماهیتی اکتسابی است که ریشه در مفاهیم و زیست سیاسی روم باستان دارد به‌نحوی که این نوع از کرامت فاقد شمول عام و منحصر به طبقه خاصی از انسان‌ها است و قابلیت کسب، عزل و بازکسب دارد. در اینجا کرامت یک جایگاه متعالی اجتماعی است که ارزش ذاتی اخلاقی ندارد. البته این مفهوم در سه دوره تاریخی یادشده یکسان نیست؛ اما به طور بنیادین چند تفاوت اساسی با پارادایم معاصر دارند. ازجمله آنکه در پارادایم سنتی، الف) کرامت به‌عنوان یک استعداد ارزشی متافیزیکی متمایز قلمداد نمی‌شود، ب) دارای دو مرحله است، ج) به‌خودی‌خود منبع و منشأ حق نیست، د) کرامت معطوف به وظایف انسان در مورد خود خویشتن است و نه دیگران. هرکدام از این چهار تمایز دارای شرح و بسط مفصل است که خارج از حیطه بحث حاضر است.

۲. تحلیل انتقادی اندیشه کانت

تحلیل انتقادی اندیشه کانت در نوشتار حاضر معطوف به سه حیطه نقد درون پارادایمی، نقد معرفت‌شناختی و نقد انسان‌شناختی است که به تفصیل در زیر مورد اشاره قرار گرفته است.

۲.۱. نقد درون پارادایمی کانت در باب کرامت انسان

بر اساس اصولی که از کانت مطرح شد و همچنین دو پارادایم نظری مطرح شده در فوق به نظر می‌رسد که کانت در پارادایم معاصر کرامت انسانی قرار دارد، نه به دلیل اینکه از اولین و تأثیرگذارترین اندیشمندانی است که در باب کرامت انسان سخن به میان آورده است؛ بلکه بدان دلیل که در نگاه منتسب به کانت، کرامت یک ارزش درونی مطلق است که در درون همه انسان‌ها مشترک است، و زمینه احترام و حقوق دیگران را فراهم می‌سازد (وود، ۲۰۰۸: ۱۴۲). این در شرایطی است که بسیاری از مفسران معاصر معتقدند که گزاره‌های کانتی در باب کرامت به اصول کرامت در پارادایم سنتی قرابت بیشتری دارد. این خوانش انتقادی از کرامت انسانی در اندیشه کانت در چهار باب منتسب به پارادایم سنتی قابل نقد است.

۲.۱.۱. مفهوم واقعی کرامت در دیدگاه کانت:

برخلاف انتساب انجام‌شده به کانت، کرامت در دیدگاه او یک ارزش فی‌نفسه نیست؛ بلکه بیشتر به معنای تعالی درجه^۱ است (آلیسون، ۲۰۱۱). بررسی مرور بسیاری از آثار کانت نشان می‌دهد که در نظر او، کرامت یک مفهوم رواقی‌گرایانه^۲ است؛ زیرا دریافت کانت از کرامت در ادوار مختلف نظریاتی او بیشتر به معنای رفعت درجه و علو مقام بوده است که با کلیدواژه "Erhabenheit" در نوشته‌های او مشهود است. از آن جمله می‌توان به کتاب برهانی در جهت اثبات خدا، مشاهداتی در باب امر زیبا و والا، دکترین حق و دکترین فضیلت و مهم‌تر از همه بنیان متافیزیک اخلاق اشاره کرد؛ بنابراین، کانت از واژه کرامت برای بیان تفوق رتبه کسی یا چیزی بر دیگری استفاده می‌کند که موجب کرامت آن چیز و بایستگی احترام آن چیز می‌شود. دلیل تفوق نیز بستگی به بافتی دارد که کانت در آن از واژه کرامت استفاده کرده است. برای مثال، کانت در کتاب نزاع مکاتب (کانت، ۱۷۹۸: ۲۱۵) از اصطلاح کرامت مستبد استفاده کرده است که مرتبط با جایگاه متعالی یک شاه در یک دولت است و یا زمانی که در کتاب بنیان‌های متافیزیک اخلاق (کانت، ۱۹۶۴: ۴۳۹) از کرامت انسانی سخن به میان می‌آورد منظور او برتری و تفوق نوع بشر بر دیگر مخلوقات به واسطه فضیلت آزادی است. همچنین، او وقتی از کرامت در ارتباط با اخلاق سخن به میان می‌آورد، کانت تصریح می‌دارد که اخلاقیات، مافوق تمام گزاره‌های دیگر است؛ زیرا اخلاق دارای ارزشی مطلق و غیرمشروط است (کانت، ۱۹۶۴: ۴۴۰). همچنین کانت در کتاب نقدی بر قوه حکم^۳ تبیین بیشتر معنای تعالی درجه، بعد کمی این مفهوم را از طریق معیار بزرگی و "مقایسه‌ناپذیری"^۴ و بعد کیفی آن را از طریق معیار انتزاعی ذهنی "بیکرانی"^۵ تبیین و توصیف می‌کند و تصریح می‌دارد که تعالی درجه به معنای داشتن قدرت درونی برای غلبه بر طبیعت و همه تکانه‌های محسوس و معقولی است که انسان را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد؛ (کانت، ۱۷۹۰: ۲۵۰) بنابراین، تعالی انسان فاقد محدودیت فیزیکی توسط طبیعت است؛ بلکه دارای تحدید ذهنی است و به شکل نوعی آگاهانگی نسبت به تفوق بر طبیعت در نوع بشر بروز یافته است که به انسان حس کرامت درونی می‌دهد (همان، ۲۶۰). شواهد دیگری مبنی بر برداشت کانت از کرامت انسانی

-
1. Elevation
 2. Stoic
 3. Critique of the Powers of Judgment
 4. Incomparability
 5. Infinity

به‌عنوان تعالی درجه در سایر نوشته‌های کانت وجود دارد. برای مثال کانت در کتاب *دکترین فضیلت*، (کانت، ۱۷۹۷: ۴۶۸) *دکترین حق* (کانت، ۱۷۹۷: ۳۲۸) و کتاب *انسان‌شناسی از منظری پراگماتیک* (کانت، ۱۷۹۸: ۱۲۷) تعالی درجه را معادل رتبه^۱ (مرتبه) به شمار آورده است. بر اساس سنسن (۲۰۱۱: ۱۶۷) مجموع این گزاره‌ها الزاماً به این معنا نیست که کانت کرامت انسانی را به‌عنوان یک ارزش درونی به شمار نیاورده است؛ اما این‌ها بخشی از شواهدی است که نشان می‌دهد کانت قرابت زیادی با پارادایم سنتی به کرامت انسان دارد که برداشت‌های معاصر از کرامت انسان در اندیشه کانت را به‌صورت جدی با چالش مواجه می‌سازد.

۲.۱.۲. تشکیکی^۲ بودن مفهوم کرامت:

مرور آثار کانت در مورد ابعاد مختلف کرامت انسان نشان می‌دهد که ادراک کانت از این مفهوم بشری بیشتر تمایل به یک مفهوم تشکیکی درجه‌بندی‌شده دارد تا امری مطلق. سنسن (۲۰۱۱: ۱۶۸) معتقد است که مفهوم کرامت استفاده‌شده در نوشته‌های کانت در قرابت با پارادایم سنتی غرب نسبت به کرامت انسان، دو مرحله را برای تعالی برای انسان متصور است. براین اساس، همه انسان‌ها به‌موجب آزادی دارای کرامت هستند که متضمن نوع بنیادین کرامت برای انسان است که به آن کرامت بدوی گفته می‌شود و تنها در صورتی که انسان آزادی خویش را در جهتی خاص هدایت کند، نوع متعالی‌تر کرامت یعنی کرامت محقق در او پدیدار می‌شود. کانت در *دکترین فضیلت* (کانت، ۱۷۹۷: ۴۳۳) صراحتاً قائل به این تشکیک در سطوح کرامت است و تأکید می‌کند در سطح بدوی کرامت، انسان‌ها، به‌واسطه آزاد بودن، بر سایر طبیعت فضیلت دارند. این بدان معنا است که کانت ذاتی بودن کرامت را ذاتی بودن آزادی تعبیر کرده است که در سطح اول، فصل مشترک همه انسان‌ها است. همچنین کانت در بنیان‌های متافیزیک اخلاق، (کانت، ۱۷۹۷: ۴۳۵-۴۴۰) گزاره‌های دیگری را در باب آزادی و اخلاق مطرح می‌کند که بخشی دیگر از ابهامات در مورد برداشت او از کرامت انسان را تلطیف می‌کند. در این نگاه کانت، در یک جا، خوب‌بودن اخلاقی و در جای دیگر، آزاد بودن انسان متضمن کرامت او است که نوعی تضاد به نظر می‌رسد؛ زیرا گزاره اول تصویرگر انسانی است که ذاتاً دارای خوبی اخلاقی است و ناظر به درون‌زاد بودن کرامت است و گزاره دوم انسانی است که آزاد است و ظرفیت کرامت را دارد که ناظر به اکتسابی بودن کرامت است. این نگاه کانت بیشتر در ترادف با پارادایم سنتی

1. Rank

2. Gradation

به کرامت است که آن را تشکیکی و دارای سطح عنوان کرده است (بدوی، محقق). به عبارت دیگر در این خوانش انتقادی از کانت، ظرفیت انسان برای خوب اخلاقی همان سطح اولیه کرامت و تحقق خوب اخلاقی در انسان همان سطح محقق یا عالی تر کرامت است؛ بنابراین، این نگاه مجدداً ابر گزاره اول در مورد برداشت کانت از اخلاق به عنوان امری اخلاقی، ذاتی و مطلق را به چالش می کشد.

۳.۱.۲. دوگانه حق - وظیفه:

یکی از اصول مفروض اندیشه کانت در باب کرامت، نقش بنیادین آن در زایش و خلق حقوق انسان است؛ اما تدقیق در این گزاره نشان می دهد که در کانت کرامت بیشتر در ارتباط با تکلیف و وظایف انسان تبیین شده است تا اینکه جایگاه حقوق بشر باشد. کانت در کتاب دکترین فضیلت (کانت، ۱۷۹۷: ۲۳۹) تبیین اندیشه سیسرو تصریح داشته است که در اندیشه سیسرو دکترین اخلاقی دکترین حقوق بشر نیست؛ بلکه دکترین وظایف انسان است؛ زیرا آزادی انسان مرهون الزامات اخلاقی است که انسان را امر به تکلیف کرده است و پیش از این است که ظرفیت الزام دیگران برای رعایت حقوق بشر ایجاد شده است. این بدان معنا است که اخلاق بر وظیفه و وظیفه بر حق تقدم دارد. این مهم در کتاب دکترین حق نیز اشاره شده است؛ جایی که کانت (۱۷۹۷: ۲۹۲) معتقد است که تنها زمانی می توانیم از یک عامل انسانی مطالبه حقوق کرد که او را نسبت به وظیفه خود ذیل امر مطلق^۱ هشدار دهیم؛ بنابراین، به طور خلاصه در این دیدگاه کانت، کرامت که همان تعالی مقام نوع بشر بر مابقی طبیعت است ریشه در آزادی دارد و آزادی نیز از قانون اخلاق نشأت گرفته است که خود در صورت تحقق وظیفه (تکلیف) محقق می شود؛ بنابراین، کرامت انسان ارتباط مستقیم با تکلیف اخلاقی دارد و تنها به ثورت غیرمستقیم با حقوق انسان در ارتباط است. این بدان معنا است که گزاره مفروض از اندیشه کانت مبنی بر بنیان بودن کرامت برای زایش حق با چالش جدی مواجه است.

۴.۱.۲. آگاهانه بودن خاستگاه کرامت:

درحالی که در برداشت ها از کرامت در اندیشه کانت نشان دهنده خاستگاه درون زاد کرامت به عنوان یک ارزش پیشینی فطری است که شالوده جایگاه تفضیلی انسان بر سایر موجودات است، بررسی دقیق تر نوشته های کانت حاکی از آن است که دقیقاً برخلاف این برداشت، در نوشته های کانت، کرامت، در نهاد بشر، خاستگاهی آگاهانه و مبتنی بر تعقل دارد که ناشی از تلاش انسان برای تحقق این ظرفیت درونی خویش

است. در این باب، کانت (۱۷۹۷: ۳۹۳) تصریح می‌دارد که انسان برای رسیدن به آزادی و حکمت که نمودهای متعالی کرامت هستند، دارای الزام و انگیزه اخلاقی معطوف به تکالیف و وظایف "خود" است و این عطف به "خود" و تکالیف "خود"، زمینه تحقق کرامت را فراهم می‌آورد. همچنین کانت در کتاب خطاب‌های بر تربیت^۱ اشعار می‌دارد که تکلیف‌مندی بیشتر نسبت به خود ناشی از آگاهی او از ظرفیت درونی خویش است که او را تعالی بخشیده است و این ظرفیت همان کرامت است؛ بنابراین، کرامت دارای خاستگاهی عقلانی و آگاهانه است تا اینکه یک ارزش درون‌زاد و فطری باشد که بدون استدلال انسان را ملزم به اخلاق و درنهایت ملزم به قانون می‌کند. برای جمع‌بندی این بخش می‌توان گفت که علی‌رغم اینکه کانت مطرح کرده است که مفهوم کرامت در اندیشه او یک ایده کلیدی و بنیادین است و در نوشته‌های گوناگونی نیز به آن پرداخته است، ارائه تفسیری از کانت که سازگار با دیدگاه معاصر از کرامت انسان است با چالش جدی مواجه است و حداقل در این چهار بعد که در این بخش مورد تحلیل قرار گرفت، تمایلات سنتی‌تر مشاهده می‌شود. از آنجایی که اندیشه کانت در باب کرامت به پارادایم معاصر منتسب شده است و این تحلیل بن‌مایه بسیاری دیگر از تحلیل‌های معاصر در باب کرامت بوده است، خوانش انتقادی حاضر باب را برای تفسیری متفاوت از این مفهوم فراهم می‌کند.

۲.۲. نقد معرفت‌شناختی از اندیشه کانت در بعد کرامت انسان

۲.۲.۱. صوری‌گرایی و انتزاع^۲:

کانت کرامت را بر بنیان ساختار معرفتی قانون‌گذاری عقلانی استوار می‌سازد؛ ساختاری که با وجود انسجام منطقی، در معرض خطر گسست از واقعیت‌های زیسته انسانی قرار دارد. منتقدانی چون هونت بر این باورند که کرامت در اندیشه کانتی، به دلیل صوری و رویه‌ای بودن، از تبیین خیرهای اخلاقی عینی یا شیوه‌های اجتماعی‌ای که کرامت در بستر آن‌ها تحقق می‌یابد، ناتوان است (هونت، ۱۹۹۲: ۱۲۰). این کاستی به پدیدآمدن آنچه بسیاری «مسئله محتوای نحیف» می‌نامند، می‌انجامد. چارچوب کانتی تنها نشان می‌دهد چگونه می‌توان دعاوی اخلاقی را توجیه کرد، بی‌آنکه ارزش‌های محتوایی معینی را که باید راهنمای شکوفایی انسانی باشند، ارائه نماید.

۲.۲.۲. انحصار عقلانیت:

از منظر معرفت‌شناختی، کانت کرامت را هم‌سنگ با خود - استواری^۱ عقلانی قرار می‌دهد. بدین معنا که تنها کسانی که توانایی قانون‌گذاری عقلانی برای خویشتن دارند به طور کامل حامل کرامت‌اند. نوسباوم این تلقی را بیش از حد محدودکننده می‌داند؛ چراکه اشکال دیگری از معرفت، همچون شناخت تجسدیافته، عاطفی و ارتباطی که به همان اندازه در سازوکار ارزشمندی انسانی دخیل‌اند، از این تعریف قابل‌استخراج است (نوسباوم، ۲۰۰۶: ۱۵۹).

۳.۲.۲. جهان‌شمولی و موقعیت‌مندی فرهنگی:

اصرار کانت بر جهان‌شمولی بر این پیش‌فرض استوار است که خود - استواری عقلانی حقیقتی فراتاریخی و فارغ از فرهنگ است. منتقدان پسااستعماری بر این باورند که چنین نگرشی بازتابی از معرفت‌شناسی عصر روشنگری است و توان تبیین شیوه‌های متنوع فرهنگی در تلقی از ارزشمندی انسان را ندارد (تالی، ۱۹۹۵: ۸۸). بدین ترتیب، از منظر معرفت‌شناختی، چارچوب کرامت در اندیشه کانت در معرض خطر اروپامحوری قرار می‌گیرد؛ چراکه یک سنت معرفتی خاص را به‌مثابه قاعده‌ای جهان‌شمول و الزام‌آور به دیگران قالب می‌کند.

۴.۲.۲. تمایز معرفتی بین عاقل و غیر عاقل:

تمایز صریح کانت میان موجوداتی که دارای کرامت‌اند (فاعلان عقلانی) و آن‌هایی که فاقد آن هستند (حیوانات، موجودات طبیعی) بر یک افتراق معرفتی میان عقل و غیر عقل مبتنی است. معرفت‌شناسی اخلاقی معاصر این دیدگاه را به چالش می‌کشد و بر اشکالی از ارزش تأکید دارد که فراتر از عقلانیت‌اند، مانند احساس‌پذیری یا وابستگی‌های بوم‌شناختی (سینگر، ۲۰۱۱: ۵۵).

۳.۲. نقد انسان‌شناختی از اندیشه کانت در بعد کرامت انسان

۱.۳.۲. برون‌هشتگی انسانی و مرزگذاری:

از منظر انسان‌شناختی، دیدگاه کانت به دلیل به حاشیه نشاندن کسانی که از توانایی‌های عقلانی کامل برخوردار نیستند (همچون نوزادان، افراد دارای ناتوانی‌های شناختی یا بیماران حاد) مورد انتقاد است. بر اساس وود، کرامت کانتی باید نه بر اساس عملکرد واقعی عقلانی، بلکه بر پایه تعلق ماهوی به تعقل به‌عنوان

فاعلان بالقوه که توانایی و ظرفیت تأمل اخلاقی دارند، تعمیم یابد و شرط فعلیت توانش در آن وجود نداشته باشد (وود، ۱۹۹۹: ۱۴۳). البته این نگاه در انسان‌شناسی عمومی کانت دارای حیطه شمول بسیط‌تری است؛ اما در بحث او از کرامت، این نقیصه مشهود است.

۲.۳.۲. نادیده‌انگاری بدن‌مندی^۱ و رابطه‌مندی:

کانت انسان را عمدتاً به‌عنوان فردی عقلانی و خودمختار می‌انگارد. چنین انسان‌شناسی‌ای آسیب‌پذیری، وابستگی و مراقبت (ویژگی‌هایی که در زیست انسانی واقعی نقش محوری دارند) را به حاشیه می‌راند. بر همین اساس، برخی فلاسفه معاصر همچون هلد، استدلال می‌کنند که کرامت باید در قالب‌های رابطه‌ای و تجسدیافته بازاندیشی شود و نه صرفاً در چارچوب خودمختاری انتزاعی (هلد، ۲۰۰۶: ۷۳).

۲.۳.۳. فردگرایی و بافت اجتماعی:

انسان‌شناسی کانت بازتاب‌دهنده نگرشی جزءنگرانه نسبت به خویشتن است. فاعلی عقلانی و تنها که قانون جهان‌شمول وضع می‌کند. با این حال، دیدگاه‌های جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی تأکید می‌کنند که کرامت به‌صورت اجتماعی شکل می‌گیرد و وابسته به شناسایی، جامعه و نهاده است (تیلور، ۱۹۹۴: ۴۱). چارچوب کانتی، ابعاد جمعی و تاریخی شخصیت انسانی را که بسیاری از فرهنگ‌ها آن را جزء لاینفک کرامت می‌دانند، کم‌اهمیت جلوه می‌دهد.

۲.۳.۴. انسان‌محوری و سلسله‌مراتبی بودن کرامت:

کانت با اختصاص انحصاری کرامت به موجودات عقلانی، انسان‌شناسی‌ای سلسله‌مراتبی ایجاد می‌کند که بر اساس آن انسان‌ها دارای کرامت‌اند، اما حیوانات تنها ارزش اقتصادی دارند. این انسان‌محوری با اخلاق زیست‌محیطی و اخلاق حیوانات معاصر در تضاد است، چراکه آن‌ها بر هم‌بستگی و ارزش ذاتی موجودات فراتر از انسان تأکید می‌کنند (ریگان، ۲۰۰۴: ۱۰۵).

به‌صورت خلاصه، بررسی نتایج تحقیق در این بخش، حاکی از آن است دیدگاه کانت درباره کرامت پایه‌ای معرفت‌شناختی و مستحکم برای حقوق و محدودیت‌های اخلاقی فراهم می‌آورد و این ایده را تثبیت می‌کند که انسان‌ها هرگز نباید صرفاً به‌عنوان وسیله مورد رفتار قرار گیرند. با این حال، از منظر معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی، این دیدگاه ناکامل است. همان‌طور که در بالا مشاهده شد، معرفت‌شناسی عقل‌گرایانه و

صوری آن، سایر شیوه‌های معرفت را کنار می‌نهد و انسان‌شناسی آن بدن‌مندی، وابستگی و شناسایی اجتماعی را به حاشیه می‌راند؛ بنابراین، در یک بازبینی انتقادی باید کانت را به‌عنوان متفکری بنیادین اما محدود در زمینه کرامت ارزیابی کرد که انتزاع جهان‌شمول او باید با چشم‌اندازهایی تکمیل شود که تنوع فرهنگی، رابطه‌مندی و زیست انسانی را در مرکز توجه قرار می‌دهند.

۳. نقد برون - پارادایمی کانت در باب کرامت انسان از نگاه معرفتی اسلام

۳.۱. مفهوم‌شناسی کرامت در اسلام

کرامت در اسلام از جایگاه بسیاری کلیدی برخوردار است به‌نحوی که این مفهوم از صفات بارز خداوند عنوان شده است به‌نحوی که در آیه سوم سوره علق، خداوند متعال به این نام یاد شده است و سپس انسان را نیز به همین گوهر کرامت^۱ تفضل بخشیده است. راغب اصفهانی (۱۹۹۲: ۴۲۸) در تبیین مفهوم کرامت آورده است که انتساب این صفت به خداوند اطلاق به احسان مطلق خداوند دارد؛ اما در بشر و اوصاف اخلاق و رفتار نمود یافته در انسان است بدان معنا که تحقق کرامت در گرو ظهور و بروز عینی این رفتار و اخلاق است و تا زمانی که این مشخصات ظاهر نشود، انسان فاقد شایستگی برای عنوان کریم است. همچنین، طباطبایی (۱۳۷۲، ج ۱۸: ۳۵۶) در تبیین این مفهوم آن را به دو نوع ذاتی و اکتسابی تقسیم می‌کند و سپس با تعبیر نوع اکتسابی آن به شرافت و حیثیت و در تعریفی پراگماتیک‌تر به کمال وجودی، آن را ناشی از کنش ارادی انسان برای استخدام ظرفیت‌های درون‌زاد خدادادی در جهت مسیر کمال عنوان می‌کند که با شرط رعایت تقوای الهی محقق می‌شود. در دیدگاه اسلام کرامت به دو نوع ذاتی و ارزشی تعبیر شده است که مورد اجماع بسیاری از اندیشمندان است. کرامت ذاتی همان حیثیت طبیعی فطری است که مختص همه ابناء بشر است؛ اما امکان سلب ارادی آن از انسان به‌واسطه ظلم و جنایت نسبت به حق نفس و دیگری، وجود دارد. در تبیین نوع دوم نیز برخی مفسران مانند، جعفری (۱۳۷۰: ۲۷۹) نیز کرامت را به ارزش تعبیر کرده‌اند که اختیاری و اکتسابی است و تشکیل‌دهنده ارزش غایی بشر است که با کاربست نیروهای مثبت وجود و تنها در مسیر کمال محقق می‌شود. در کنار این دیدگاه سنتی‌تر به مفهوم کرامت در فلسفه اسلام، برخی با دیدگاهی متفاوت‌تر قائل به کرامت ذاتی فعلیت‌یافته برای انسان نیستند و آن را امری اقتضایی در نهاد بشر عنوان کرده‌اند

۱. و لقد کرّمنا بنی آدم.... (اسراء: ۷۰).

که تنها با اتصاف به ایمان و حرکت در مسیر کمال به ثبوت می‌رسد. طرفداران این نظریه برای حمایت از موضع نظری خویش به برخی از آیات قرآن استناد می‌کنند؛ ولی این نظرگاه مخالفان و منتقدانی دارد که در زیر با تفصیل بیشتری بحث شده است. همچنین، در دیدگاه اسلامی، شرایط فعلیت یافتن کرامت نیز موردتوجه بوده است. برای مثال، صالحی و سروری مجد، (۱۳۹۴: ۹۳) مراتب کرامت را مرادف مراتب کمال انسان عنوان کرده‌اند که از عبودیت شروع می‌شود و پس از گذار از مراتب عقلانیت، آزادی‌خواهی و عدالت‌خواهی، به بندگی (شکر) نائل می‌شود و در این مرحله است که کرامت محقق انسان به مقصد عالی خویش دست می‌یابد.

۳.۲. تبیین معرفتی اسلام در باب کرامت

در نگاه اول به نظر می‌رسد که بین مبانی و مؤلفه‌های مطرح شده از سوی کانت و آنچه در باب کرامت مورد اجماع فلاسفه معاصر مسلمان است شباهت‌هایی وجود دارد. از مهم‌ترین این شباهت‌ها می‌توان به تشکیکی بودن کرامت و تدریج آن در نگاه کانت و نگاه اسلامی اشاره کرد که در این راستا کرامت ذاتی از دیدگاه اسلام را می‌توان به مرحله کرامت بنیادین (Initial Dignity) و کرامت ارزشی در نگاه اسلام را به کرامت محقق (Realized Dignity) تشبیه کرد. همچنین، استفاده از قوه تعقل و استدلال در تحقق کرامت و عدم تعدی به حقوق خود و دیگری برای نیل به مرحله عالی‌تر کرامت، نشان‌دهنده شباهت‌هایی در روش‌شناسی هر دو مکتب فکری است؛ اما تدقیق در بنیان‌های نظری اسلام نشان‌دهنده برخی تفاوت‌های رادیکال بین دو طیف اندیشه در باب کرامت است که در این مجال و بر اساس وسع نوشته حاضر به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره شده است.

۳.۲.۱. تفاوت در سازوکار تحقق کرامت ارزشی و نامتناهی بودن پیوستار آن:

بررسی تطبیقی اندیشه کانت در مقابل معرفت‌شناسی اسلامی حاکی از آن است که علی‌رغم اشتراک در اعتقاد به ذاتی بودن ارزش انسان در مقایسه با سایر مخلوقات و عدم بسندگی استدلال و عقل نظری در تبدیل کرامت بدوی انسانی به کرامت محقق (کرامت ارزشی در اسلام)، این دو موضع نظری از حیث چگونگی این تبدیل و فعلیت یافتن حالت عالی کرامت انسان با همدیگر تمایز بنیادین دارد. کانت راه تحقق کرامت متعالی انسان و وصول به کرامت ارزشی را الزاماً به عقلانیت و کنش بر اساس وظیفه و احترام به قانون می‌داند و برخی شرایط را نیز برای آن ترسیم می‌کند که در معرفت‌شناسی اسلامی نیز قابل احترام است (ازجمله نیت ادای تکلیف و تطابق با فعل اخلاقی و توجه به حسن فعلی در کنار حسن فاعلی) اما تمایز آن

با دیدگاه اسلامی در این است که در اندیشه کانت نقش ایمان و باورهای قلبی مفقود است. این باعث ایجاد نگاه ماتریالیستی محض به مفهوم کرامت می‌شود و جنبه ارزشی بودن کرامت را به ترسیم حیات معقول انسانی تحدید می‌کند در حالی کرامت می‌تواند زیربنای ترسیم حیات الهی انسان نیز باشد (مطهری، ۱۳۸۰: ۳۹۳). تفاوت متعاقب این نوع نگاه باعث می‌شود که در نگاه اسلامی کرامت امکان تعالی نامتناهی بیابد؛ اما در نگاه کانت کرامت محقق و متعالی در سقف احترام به قانون و ادای وظیفه محدود می‌ماند. مصباح (۱۳۸۷: ۲۹۵) نیز نقدی ساختاری بر مؤلفه اصلی وظیفه‌گرایی کانت وارد می‌کند و معتقد است اینکه کانت انسان را ملتزم به انجام وظیفه می‌کند معرفت تازه‌ای به دانش بشری نمی‌افزاید و اینکه بگوییم "کاری که باید انجام داد را باید انجام داد" تکراری واضح و حشوی قبیح است درحالی‌که کانت سخنی از چیستی و منشأ وظیفه به میان نیاورده است و این انتزاع مفهوم وظیفه را با چالشی اساسی مواجه کرده است که یک نقص روش‌شناسی عمده در معرفت کانت به شمار می‌رود؛ زیرا این گزاره در باب وظیفه با هر تعبیری برای منطق گزاره صادق است. این در شرایطی است که با افزودن موضوع باورمندی و ایمان، این پیچیدگی منطقی قابل حل و منشأ وظیفه قابل انتساب به ایمان خواهد بود.

۳.۲.۲. تفاوت در مبنای کرامت و حیات کریمانه:

همان‌طور که پیش‌تر بحث شد از نگاه کانت، انسان به دلیل دارا بودن عقل، اختیار و ظرفیت ذاتی، دارای ارزشی مطلق است و این مبنای کرامت اوست. در این نگاه، انسان خودش غایت است و نه ابزار رسیدن به هدف، لذا به‌واسطه ظرفیت تعقل مسئول رفتار خویش، آزاد و مستقل است و نباید هیچ عقیده‌ای را ولو در قالب عقاب فعل بر او تحمیل کرد. این در شرایطی است که در نگاه اسلام، الزاماً این بعد طبیعی انسان و این استعداد ظرفیت نیست که مبنای کرامت او را تشکیل می‌دهد؛ بلکه بعد الهی انسان است که دارای ارزشی ذاتی و مطلق است. جعفری (۱۳۹۰: ۲۳) در تبیین این موضع آورده است که استعدادهای انسان ریشه در "من الهی" انسان دارد و ارزش انسان در شناخت این من الهی و شکوفا کردن ظرفیت‌های آن است. در این نگاه، بعد طبیعی انسان منشعب از من الهی است و فی‌نفسه فاقد استقلال است. تأکید بر بعد طبیعی مساوی با تقویت حیات حیوانی و در تضاد رادیکال با کرامت بشر است و انسان به این دلیل صاحب کرامت است که بعد الهی دارد، نفخه الهی در او دمیده شده است و به دلیل خلیفه الله بودن دارای کرامت است نه به‌واسطه ظرفیت‌های بعد طبیعی خود (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۲۰). جایی دیگر نیز جعفری (۱۳۸۸: ۳۸) با تقسیم زیست بشر به دو نوع حیات طبیعی و معقول، موضوع اختیار در اندیشه کانت را در راستای همین گزاره با نقد مواجه می‌سازد و تصریح می‌دارد که

اختیار و اجبار در حیات طبیعی محض و حیات معقول مبتنی بر زیست آگاهانه تأویل متفاوت دارند و تنها در حیات معقول است که اختیار انسان و فعل انسان در جهت کمال قرار می‌گیرد و زمینه کرامت انسان را فراهم می‌سازد. به عبارت دیگر، کرامت در حیات طبیعی فاقد ارزش ذاتی است؛ زیرا انسان در حیات طبیعی به کنشگری فرض شده است که گاهی ذیل نیروی جبری یا جبر نمای زندگی دنیوی، عاملیتی ناخودآگاه دارد و افعال او در مسیر تکامل قرار نمی‌گیرد. یکی دیگر از نقایص مستتر در ابتدای کرامت بر بعد طبیعی انسان مسئله تعمیم‌پذیری کرامت به همه ابناء بشر است که مورد نقد برخی از اندیشمندان مسلمان قرار گرفته است. برای مثال، مصباح یزدی (۱۳۸۰: ۲۵) در نقد حقوق بشر غربی بر اساس کرامت تعریفی آن‌ها تصریح می‌دارد که کرامت ذاتی فاقد بار ارزشی است و مختص خداوند است. بر همین اساس، برخی انسان‌ها فاقد کرامت بشری هستند و تعمیم آن به کل بشر فاقد ارزش منطقی مستدل و قابل قبول است و نمی‌توان انسان‌هایی را که مرتکب جنایت‌های غیرانسانی بی‌شماری شده‌اند را در شمول کرامت بشری آورد.

۳.۲.۳. تفاوت در ماهیت عقل:

در بالا اشاره شد که در هر دو نظرگاه در باب کرامت، خرد انسان یک مؤلفه کلیدی است؛ زیرا همین ویژگی انسان را از دیگر موجودات عالم تمیز می‌دهد و زمینه کرامت‌مندی او را فراهم می‌کند. در دیدگاه اسلامی نیز همین دیدگاه با برخی تفاوت‌های ماهوی صدق می‌کند. بر اساس جعفری (۱۳۸۷: ۷۷) خرد بن‌مایه کرامت انسان است؛ زیرا در جنبه نظری خود، هستی و نیستی و حقیقت را روشن می‌سازد و در جنبه عملی خود معنای خیر و شر را برای انسان تعریف می‌کند. تفاوت عقل مستقل، خودمختار و مدرن متعلق به این جهان در دیدگاه کانت با دیدگاه اسلامی و موضع نظری علامه جعفری در این است که در دیدگاه اسلامی، عقلانیت امری شهودی و با حوزه شمول حکمت نظری و حکمت عملی (وجدان فعال، آگاه و محرک) است که توجیه ربانی در زندگی را پذیرفته است و تحت هدایت پروردگار به سمت کمال حرکت می‌کند، درحالی که عقل مستقل و خودمختار این امکان را ندارد؛ (کمالی، زمانی‌راد و شکوری، ۱۳۹۵: ۱۰۷) لذا، از آنجایی که عقل در نگاه کانت خود بنیاد و عالی‌ترین درجه شناخت است، حتی اگر سرشتی باشد محکوم به محدودیت‌های ذاتی انسان است و کرامت ناشی از آن نیز در تحدید همین ظرفیت است.

۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

همان‌طور که در سطور قبل مورد اشاره قرار گرفت، کرامت انسان از بنیادی‌ترین و مهم‌ترین مفاهیم مطرح در حوزه‌های گوناگون اخلاق، حقوق، سیاست و علوم اجتماعی است و ارتباط ذاتی با حقوق انسان در جوامع بشری از یک‌سو و مرتبط بودن کرامت اکتسابی با رشد و تعالی و سعادت انسان از سوی دیگر سبب شده است که این مفهوم بنیادی در جهان غرب و شرق همیشه مورد بحث و حتی مناقشه و مجادله باشد. از آنجایی که کرامت، یک مفهوم بنیادین است و بر هر تفسیر یا ادراکی از آن، آثار فردی و اجتماعی گسترده‌ای مترتب است، مورد توجه متفکران سنتی و معاصر در همه مکاتب فکری قرار گرفته است. در این میان فلسفه غرب نقش پررنگ‌تری در تنویر کردن و کاربردی‌سازی مسئله کرامت ایفا کرده است که از آن جمله می‌توان به آرای فلسفی و اخلاقی کانت اشاره کرد که مورد استفاده وسیع کارگزاران حقوقی و آکادمیک دنیای معاصر قرار گرفته است. نظر به گستردگی نظرات کانت در زمینه کرامت در کتاب‌های گوناگون، تفسیر انجام‌شده از دیدگاه کانت غالباً موزاییکی، بخشی و فاقد جامعیت به نظر می‌رسد. از این رو تحقیق حاضر با استخدام روش فراتحلیل تلاش کرده است تا ضمن مطالعه همه آثار کانت در زمینه کرامت انسان، خوانشی انتقادی از این مسئله را از نظرگاه درون - پارادایمی غرب و معرفت‌شناسی اسلامی ارائه دهد. نتایج نشان داد که از منظر درون - پارادایمی غرب مفهوم کرامت از دیدگاه کانت از یک ارزش مطلق تا مفهومی رواقی‌گرایانه و تشکیکی نوسان دارد و در مورد نقش دوگانه کرامت در زایش حق یا الزام به تکلیف فاقد انسجام است. همچنین در مورد آگاهانه بودن خاستگاه کرامت نیز نظرات کانت با ابهاماتی مواجه است. از منظر معرفتی اسلام نیز دیدگاه کانت در سازوکار تحقق کرامت ارزشی و متناهی بودن درجه تعالی بشر، برداشت از کرامت و حیات کریمانه و همچنین تفاوت در ماهیت عقل مورد استناد در تحقق کرامت با برخی کاستی‌ها مواجه است. به دلیل آثار و عواقب برداشت‌ها از کرامت انسان، نتایج تحقیق حاضر دارای کاربردهای فراوانی است که از آن جمله می‌توان به تأثیرات ایجابی در تعامل نوع بشر با یکدیگر، بهره‌برداری متناسب از آزادی‌ها، حقوق انسان، افزایش گسترش امنیت و عدالت اجتماعی در جوامع اشاره کرد. همچنین، عدم پرداخت متناسب این موضوع می‌تواند عواقب مخربی از جمله استفاده ابزاری از انسان و شیء‌انگاری او، استبداد ورزی و دیکتاتورمآبی، نژادپرستی و تحقیر هم‌نوع و نسل‌کشی را به دنبال داشته باشد.

منابع:

- قرآن کریم
- جعفری، محمدتقی، (۱۳۷۰). تحقیق در دو نظام حقوق جهانی بشر، تهران: دفتر خدمات بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران.
- _____ (۱۳۷۰). حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب، تهران: دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران.
- _____ (۱۳۷۹). آفرینش و انسان، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران.
- _____ (۱۳۸۰). جبر و اختیار، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- _____ (۱۳۸۸). شناخت انسان در تصعید حیات تکاملی، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- _____ (۱۳۸۹). علم و دین در حیات معقول، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۹۹۲)، مفردات الفاظ القرآن، محقق/مصحح و مترجم: غلامرضا خسروی حسینی، تهران: مرتضوی.
- کمالی گوکی، محمد، زمانی راد، حجت و شکوری، ابوالفضل. (۱۳۹۵). ملاک کرامت‌مندی انسان در اندیشه سیاسی کانت و علامه جعفری در قالب سه نظریه انسان‌گرایانه، افزوده و انسانیت بالقوه. علوم سیاسی، ۱۹ (شماره ۷۴-تابستان ۹۵)، ۹۱-۱۱۸.
- مصباح، محمدتقی (۱۳۸۷). نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____ (۱۳۸۰). نظریه حقوقی اسلام، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۰). مجموعه آثار، قم: نشر صدرا.
- Allison, H. E. (2011). Kant's Groundwork for the metaphysics of morals: a commentary. Oxford University Press.
- Dean, R. (2006). The Value of Humanity in Kant's Moral Theory. Oxford University Press.
- Duden, D. (1997). Etymology. Dictionary of the Origins of the German Language. Ed. G. Drosdowski. Mannheim: Dudenverlag.
- Held, V. (2006). The ethics of care: Personal, political, and global. Oxford University Press.
- Honneth, A. (1992). The struggle for recognition: The moral grammar of social conflicts. MIT Press.
- Hill, T. (2003). Treating Criminals as Ends in Themselves, Annual Review of Law and Ethics 11, pp. 17-36.
- Kant, I. (1979). The Conflict of Faculties. (M. J. Gregor, Trans.). New-York: Abaris Books.
- Kant, I. (1987). Critic of Judgment. (W. S. Plunhar, Trans.). Indianapolis/Cambridge: Hackett Publishing.
- Kant, I. (1996). Metaphysics of Morals. (M. J. Gregor, Trans.). New-York: Cambridge University Press.
- Kant, I. (2002). Critic of Practical Reason. (W. S. Plunhar, Trans.). Indianapolis/Cambridge: Hackett Publishing.
- Kant, I. (1996). Groundwork of the Metaphysics of Morals. (M. J. Gregor, Trans.).

Cambridge: Cambridge University Press.

- Kant, I. (1964). The doctrine of virtue. Part II of the Metaphysics of Morals. Harper & Row.
- Kant, I. (2012). Groundwork of the metaphysics of morals (M. Gregor & J. Timmermann, Eds. & Trans.). Cambridge University Press. (Original work published 1785).
- Kerstein, S.J. (2017). Kantian dignity: a critique. Boston University Press.
- Nussbaum, M. C. (2006). Frontiers of justice: Disability, nationality, species membership. Harvard University Press.
- Regan, T. (2004). The case for animal rights (2nd ed.). University of California Press.
- Sensen, O. (2011). Kant on Human Dignity. Berlin:Walter de Gruyter.
- Seifert, Josef (1997). The Value of Life. Amsterdam: Rodopi.
- Schonecker, D & Wood, A. (2003). Kant's Groundwork of the Metaphysics of Morals: An Introductory.
- Singer, P. (2011). Practical ethics (3rd Ed.). Cambridge University Press.
- Taylor, C. (1994). Multiculturalism: Examining the politics of recognition. Princeton University Press.
- Tully, J. (1995). Strange multiplicity: Constitutionalism in an age of diversity. Cambridge University Press.
- Wood, A. (1999). Kant's Ethical Thought. Cambridge University Press.
- Wood, A. (2007). Kantian Ethics. New York.
- Wood, A. (2008). Kantian Ethics. Cambridge University Press.